

## چکیده

تشبیه یکی از پرسامدترین اسلوب‌های ادبی قرآن به شمار می‌رود که عمدتاً برای بیان مفاهیم انتزاعی بکار گرفته شده است؛ از آنجا که این اسلوب، مورد اهتمام بسیاری از لغویان و بلاغیان بوده است؛ در این جستار تلاش می‌شود تا ابتدا رویکرد قدما پیرامون این پدیده و نگاه ناقدان معاصر به این رویکرد، مورد بررسی قرار گیرد و برآنیم تا ضمن بررسی و نقد نگاه قدما به تشبیه، رویکردی ارائه دهیم تا در تحلیل تشبیه در کنار توجه به تناسب و تطابق بیرونی و حسی بین طرفین تشبیه، به بافت کلام و تناسب روانشناختی بین آنها نیز توجه شود. چرا که معتقدیم هر واژه و هر جمله در کنار معنای لغوی خود، دارای ظرفیت عاطفی و هیجانی ویژه‌ای است که از نظامی وراء نظام زبان بر این نظام تحمیل شده که صفوی از این نظام با عنوان نظام شناختی یاد می‌کند و آزگود (osgood) آن را معنای تلویحی (connotative meaning) می‌نامد که متأثر از بازخوردها و نگرش‌ها است. با بررسی این رویکرد در سوره ی بقره دریافتیم که گفتمان قرآن در بافت‌های گوناگون و با توجه به نوع مخاطب متفاوت است و تصاویر و واژگانی که برای این موارد انتخاب شده‌اند، ظرفیت‌های عاطفی و هیجانی بالایی دارند. یافته‌های پژوهش ضمن تأیید رویکرد ارائه شده، نشان می‌دهد که در تبیین تشبیهات قرآنی نباید نگاه جزئی و بریده از متن به آن‌ها داشت بلکه باید آن‌ها را به بافت متن ارتباط داد و به ایفای نقش و کارکردشان در ضمن ساختار عام یا تصویر کلی پرداخت.

**کلید واژه ها:** قرآن، سوره ی بقره، تشبیه، بافت، روانشناختی.

## مقدمه

قرآن و به طور کلی متون دینی، متونی با ساختار ادبی ویژه‌ای هستند که برای تأثیرگذاری بر مخاطب خود و القای اهدافشان، از اسلوب‌ها و ساختارهای ادبی خاصی استفاده کرده‌اند. روایات گوناگونی دال بر تأثیر سبک ادبی قرآن بر کسانی که نخستین بار آیات قرآن را می‌شنیدند، وجود دارد و قرآن خود، قصه ی ولید بن مغیره را بازگو می‌کند. در این راستا عبد القاهر جرجانی نخستین کسی بود که با ارائه‌ی نظریه نظم، رویکرد ادبی را در بیان اعجاز قرآن پایه ریزی کرد که همین امر، مبنای شکل‌گیری مکتب ادبی معاصر در فهم و تفسیر قرآن توسط امین الخولی قرار گرفت. البته پیش از عبد القاهر نیز، علمای زیادی از لغویان و بلاغیان گرفته تا متکلمان اسلامی، در بررسی‌های خود از مسئله ی اعجاز، ویژگی‌های سبک شناختی و بلاغی قرآن را تحلیل و به بُعد ادبی آن توجه کرده‌اند. اما با این وجود، هم‌چنان ضرورت دارد پژوهش‌ها و تحقیقات دیگری برای بررسی ویژگی‌های ادبی این معجزه جاودان، سامان پذیرد؛ از جمله‌ی این تحقیقات، پژوهش در ساختار زبانی تشبیه‌های قرآنی از منظر روانشناختی است؛ موضوعی نو که به بررسی جنبه‌های عاطفی و شناختی تشبیه که در نظامی خارج از نظام زبان قرار دارند، می‌پردازد.

\*\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۲/۱۴

<sup>۱</sup> - نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد heidaaryan@ferdowsi.um.ac.ir

<sup>۲</sup> - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد h.sabahi66@yahoo.com

شایان ذکر است تشبیه یکی از پرسامدترین اسلوب های ادبی قرآن به شمار می رود که عمدتاً برای بیان مفاهیم انتزاعی بکار گرفته شده است؛ بهره‌برداری قرآن از این رویکرد به منظور تبیین مفاهیم و مسائل مورد نظر خود برای مخاطب است چرا که تصویر-پردازی، از بهترین مولفه‌های تأثیرگذاری بر مخاطبان بوده چنان‌که «روانشناسانی چون پی ویو (paivio)، کاسلین (kosslyn) و شپارد (shepard) معتقدند که فرآیندهای ذهنی فعال در تجربه‌ی یک تصویر ذهنی، همان فرآیندهای ذهنی فعال در ادراک یک شیء یا تصویراند» (Johnson-laird, 1985: p. 85).

گفتنی است تشبیه ماهیتی جمعی دارد و به دنبال یک ضرورت اجتماعی شکل گرفته و غالباً بر حسب نیاز متکلم به این نوع قالب زبانی، بر زبان جاری می شود تا فضائی خاص در ذهن شنونده بیافریند؛ فضایی که از جنبه های شناختی و هیجانی خاصی برخوردار است که از این ره‌گذر ذهن مخاطب به ذهن متکلم نزدیک شده و اهداف مد نظر گوینده از بکارگیری تشبیه محقق شود.

پژوهش حاضر در پی تحلیل تشبیه‌های قرآنی با رویکرد روانشناختی است و این امر را با مطالعه‌ی موردی سوره‌ی بقره دنبال کرده است.

### پیشینه پژوهش

گرچه در بُعد اعجاز ادبی و تصاویر ادبی قرآن، پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است اما عمده‌ی این آثار با همان رویکرد سنتی و بدون توجه به ابعاد روانشناختی تصاویر، به تحلیل آنها پرداخته‌اند؛ از معدود آثاری که در خلال آنها به نوعی به بُعد روانشناختی توجه شده است، «تصویر هنری در قرآن» اثر سید قطب و «کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم» اثر احمد راغب بوده که گاهی در تحلیل تصاویر، به جنبه‌های روانشناختی نیز توجه داشته‌اند؛ اما تاکنون اثر مستقلی در این زمینه نگاشته نشده است.

### مفهوم شناسی تشبیه

#### ۳-۱- تشبیه در نگاه قدما

قدیمی‌ترین تعریف از تشبیه را قدامه بن جعفر ارائه داده، آنجا که می‌گوید: «تشبیه، میان دو چیزی تحقق می‌یابد که در معنایی که هر دو را فرا می‌گیرد و به آن موصوف می‌شوند، شرکت دارند، و در اموری که اتصاف به آنها مخصوص یکی از آن دو باشد، متمایزاند» (قدامه بن جعفر، ۱۹۶۳، ص ۱۶).

گذشتگان به تصویر از خلال رابطه‌ی بین مشبه و مشبه به و تناسب ظاهری بین آن دو و نه تناسب روانی، نگرسته‌اند و ایده‌ی تعامل بین آن دو را انکار و تمایز بین دو طرف را شرط نهادند. آنها به وضع حدود و قوانینی میان آن دو اصرار می‌ورزیدند که این پیوند و تعامل صورت نگیرد (احمد راغب، ۱۳۸۵، ص ۷۲). برخی معتقد بودند که یک شیء از تمام جهات به شیء دیگر شباهت پیدا نمی‌کند که اگر از تمامی جهات شبیه هم باشند، دو چیز یک چیز می‌شوند (قدامه بن جعفر، ۱۹۶۳، ص ۱۰۸ و ابو هلال عسکری، بی تا، ص ۲۶۲).

لذا گذشتگان تمام تلاش خود را به بررسی تناسب منطقی میان دو طرف تشبیه و ویژگی‌های مشترک میان آنها معطوف کردند و قواعد و تقسیم‌بندی‌های آنها متأثر از منطق رایج بوده است تا اینکه معطوف به بعد ادبی و تناسب روانشناختی بین طرفین تشبیه باشد و تنها به امور حسی که بین هر دو آنها مشترک بود، توجه می‌کردند. در این صورت اگر مشبه به مشبه به در بیشتر ویژگی‌ها شباهت داشت، این تشبیه را زیبا و خوب به حساب می‌آوردند و بدترین تشبیه را، تشبیه‌ی می‌دانستند که مشبه با مشبه به آن کمترین شباهت را داشته باشد (خفاجی، ۱۹۶۸، ص ۲۳۷).

تا جایی که مطابقت بیرونی بین دو طرف تشبیه به معیاری بر درستی و زیبایی تشبیه بدل گشت؛ به گونه‌ای که اگر تشبیه معکوس می‌شد، باز تشبیه درست بود. ابن طباطبا بهترین تشبیه را، تشبیه‌ی می‌داند که اگر معکوس شود،

باز درست باشد (ابن طباطبا، ۱۹۵۶، ص ۱۱). ابن ناقلیا بغدادی نیز این معیار را تکرار می کند و آن را بر آیه ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾ (رحمن، ۲۴) تطبیق داده و دلیل زیبایی آن را در درست بودن معکوس و مقلوب آن می داند (ابن ناقلیا، ۱۹۶۸، ص ۷۵). این آیه در بافت رحمانیت و نعمت های الهی آمده است. در این جا مشبه به کوه است که در نظام شناختی انسان (که در ادامه به تشریح آن می پردازیم) معنایی غیر از کوه یعنی ثابت و استوار بودن دارد. در اینجا، اینکه کشتی هایی که بسان کوه اند اما با قدرت الهی به حرکت در می آیند و در اختیار بشر قرار می گیرند تا از آن بهره مند گردد، یکی از نعمت های خداوند برای بشر به شمار می رود. حال اگر بر اساس نگاه ابن ناقلیا آن را مقلوب و برعکس کنیم آیا باز هم تشبیه با این بافت کلام و معنای مورد نظر سازگار است؟

رمانی با دقت نظر بیشتری به تشبیه می نگرد چرا که در استشهادش، به قرآن کریم تکیه می کند. وی تشبیه را به دیگر اجزای کلام ارتباط می دهد و بر اینکه وجه شبه، مبهم را به وضوح بیان می کند، تأکید می کند. رمانی می گوید: «تشبیه بلیغ یعنی مبهم را با ادات تشبیهی یا تألیف و سازگاری نیکو به وضوح تبدیل کردن» (رمانی، بی تا، ص ۷۵). وی در تحلیل نمونه های قرآنی بر وجه شبه تأکید دارد و گاه دلالت روانی تشبیه را درک می کند. مثلاً در آیه ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا﴾ (نور، ۳۹) می گوید: اگر گفته می شد «یحسبه الرائي ماء» آن بلاغت و تأثیر را نداشت، پس لفظ قرآن از آن بلیغ تر است چون انسان تشنه (ظمئان) بیشتر به آب علاقه و تعلق خاطر دارد (همان).

جرجانی تشبیه را دوگونه می داند، گونه ای که واضح است و بدون تأویل درک می شود مانند «تشبیه گونه به گل سرخ» و گونه ای که نیاز به تأویل دارد (جرجانی، بی تا، صص ۷۰-۷۵) جرجانی بر جنبه ی عقلی در تشبیه، از خلال این تقسیم بندی و ترجیح تمثیل تأکید می کند، چون درک آن نیاز به تکاپوی ذهنی و اندیشه ورزی دارد و شگفتی مخاطب به تشبیه را به جمع امور پراکنده و دور از هم ارجاع می دهد، چون در جانش حیرت و شگفتی ایجاد می کند (همان، صص ۱-۹).

### ۳-۲- بررسی و ارزیابی

عمده ی پژوهش های سنتی بلاغی به بررسی تشبیه، بریده از بافت و بدون توجه به آن پرداخته اند و از بافت تنها برای قرینه ی حقیقت و مجاز بهره برده اند؛ از این روی، قرینه را به دو دسته قرینه لفظیه و قرینه حالیه تقسیم می کردند و به ارزش شناختی آن توجهی نکرده اند. این پژوهش ها به بیان ویژگی ها و کارکرد های آن به دور از تصویر کلی متن می پردازد و این محدود شدن به این تصاویر جزئی به فهم کلی متن قرآنی آسیب می رساند و درک ایده و غرضی را که تصویر (تشبیه) دنبال می کند و در یک بافت به هم پیوسته و هنری یکپارچه به بیان آن می پردازد، ضعیف می سازد.

بی توجهی به بررسی بافت یا روابط موجود میان تصویرها موجب کاهش ارزش تصویری می گردد. عبد القاهر نخستین کسی بود که کوشید در نظریه ی نظم، تصویر را به بافت ارتباط دهد، همان کاری که نقد جدید در بررسی تصویر از خلال مفهوم بافت، در ضمن روابطی که متن بر آن استوار است، به آن می پردازد (احمد راغب، ۱۳۸۷، ص ۶۹).

با تأمل در نگاه های قدما به تشبیه در می یابیم که آنها نگاهی جزئی به آن داشته اند و بدون در نظر گرفتن بافت کلام، آن را بررسی کرده اند. لذا نباید در این حدود درنگ کرد، بلکه این تلاش آنها را در بیان تصویر جزئی به بافت ارتباط دهیم و به آن از خلال ساختار تصویری عام بنگریم که تصویر جزئی، یکی از اجزای آن باشد که به ایفای نقش و و کارکردش در ضمن ساختار عام یا تصویر کلی می پردازد. در ضمن به کشف ارتباط بین تصویر و احساس، روان و اندیشه بپردازیم چرا که تصویر، خالی از آنها، تصویری خشک و سرد یا تصویری به ظاهر زیبا می گردد.

برخی از پژوهشگران بر ناقدان بخاطر وضع قواعد سخت و تقسیمات عقلانی و منطقی در تشبیه خرده گرفته و این بدفهمی از تشبیه را به عدم بهرمندی آنها از سبک قرآنی در نگاهشان به تشبیه دانسته اند. مصطفی ناصف می گوید: «

آنها از روح قرآن در تصویر الهام نگرفته اند و اگر چنین می کردند، تعدد تشبیه، تشبیه مقلوب و تشبیه بعید و تشبیه غریب و برتری میان تشبیه بلیغ و غیربلیغ را منکر می شدند». (ناصر، ۱۹۵۸، ص ۷۲) برخی دیگر علت را دل‌بستگی عمیق‌تر ناقدان، به سنت های شعر جاهلی، در برابر ارتباطشان به تصویرهای قرآنی دانسته‌اند. (قصبجی، ۱۹۸۰، ص ۱۰۰) و شاید نگاه گذشتگان به تشبیه بر مشابهت بین طرفین تشبیه و تطابق بیرونی آن دو، بدون توجه به ارزش روانشناختی پدیده ها متمرکز بوده است. (جابر عصفور، بی تا، ص ۱۹۳)

قواعدی که گذشتگان برای تشبیه وضع کرده بودند، ضروری بود ولی ناکافی، ضروری برای تحقق انسجام و هماهنگی بین عناصر ساخت ادبی و ناکافی، چون ناگزیر باید احساس ارتباط یابد که به آن پویایی و قدرت بخشد و این همان چیزی است که تصویر قرآنی که جامع بین تناسب ساختی و تناسب روانی است به آن می بخشد به گونه ای که جدایی بین ساخت و محتوا یا عقل و احساس غیر ممکن است. (احمد راغب، ۱۳۸۷، ص ۷۵)

مصطفی ناصر در انتقاد از علمای بلاغت و ناقدان می گوید: زیبایی و شکوه مجاز قرآنی در هیچ دوره ای کاملاً به تصویر کشیده نشده است که اگر این امر محقق می‌شد، هرگز نمی‌گفتند تشبیه ادبی بر مشارکت بین پدیده ها، در ظاهر، رنگ و اندازه شان، مبتنی است. (ناصر، ۱۹۵۸، ص ۸۶) و نادیده گرفتن بعد روانشناختی تصویر و بسنده کردن به امور حسی را در تحلیل تشبیه، نقطه ضعفی در بررسی تصاویر قرآن برمی شمرد.

با توجه به نگاه‌های ناقدان، در می یابیم که یکی از اشکال‌های جدی و به جایی که به تعریف قدما وارد شده، این است که آنها تنها به جنبه حسی مشترک بین طرفین تشبیه پرداخته اند؛ در حالی که در کنار امور حسی، مؤلفه های شناختی نیز در ایجاد تشبیه و تلفیق بین طرفین تشبیه نقش دارند که در تحلیل تشبیه باید مد نظر قرار گیرند.

در همین راستا کورش صفوی مدعی است که انتخاب بر حسب تشابه معنایی صرفاً در قالب مؤلفه های معنایی نشانه ها در لایه ی زبان صورت نمی پذیرد و مؤلفه هایی از نظام شناختی به مؤلفه های اولیه افزوده می شود ( صفوی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۵۰).

وی معتقد است اینکه راننده تاکسی در ایران معمولاً با جنسیت مذکر همراه است یا اینکه «شیرین پلو» از مؤلفه ی [ + ازدواج ] برخوردار است، از نظامی وراء نظام زبان بر این نظام تحمیل شده که همان نظام شناختی است که سوسور به معرفی آن می پردازد (همان، ۱۴۸).

این همان معنایی است که آزگود (osgood) از آن به عنوان معنای تلویحی یاد می کند. آزگود سعی کرد در بررسی هایش نشان دهد که اساس شباهت یا انتقال در استعاره، واکنش عاطفی مشترکی است که کلمات برمی انگیزند. آزگود به دو سطح معنایی اعتقاد دارد: معنای تصریحی (denotative meaning) که همان معنای عینی و ارجاعی است؛ و معنای تلویحی (connotative meaning) که متأثر از بازخوردها، نگرش ها و ارزیابی هاست. آزگود مفهومی بافتاری به معنا می بخشد و معنا را از حالت بی واسطگی در می آورد. از این روی می توان بررسی های آزگود را در ارتباط مستقیم با استعاره ( و به طور کلی همه ی تصاویر بیانی) تلقی کرد. بر این اساس «حصار» تنها دیوار بلند تفسیر نمی شود بلکه به عنوان پدیده ای که مانع آزادی و ایجاد ارتباط با دنیای خارج است، تلقی می شود و نگرش منفی در فرد ایجاد می کند (قاسم زاده، ۱۳۷۹، صص ۴۱-۴۳).

به این ترتیب، نظام شناختی نیز نظامی نسبی است که از جهان خارج بر جامعه ای تحمیل می شود و از جامعه ای به جامعه ی دیگر متغیر است. این دسته از مؤلفه ها خود را بر مؤلفه های معنایی نشانه های زبان تحمیل می کنند و در کنار آن جای می گیرند و می توانند در «انتخاب» و «جانیشینی» دخیل باشند.

برای نمونه: مدلول چهار نشانه زبانی «مرد»، «زن»، «پسر» و «دختر» را در نظر بگیرید. برای قایل شدن به تمایز میان مدلول های این چهار نشانه نسبت به یکدیگر، دست کم به دو مؤلفه ی [ + مذکر ] و [ + بالغ ] نیاز داریم. بر

این اساس «مرد» از مؤلفه های [ +مذکر،+بالغ]، «زن» از مؤلفه های [ - مذکر، +بالغ]، «پسر» از مؤلفه های [ +مذکر، - بالغ ] و «دختر» از مؤلفه های [ - مذکر، - بالغ ] برخوردار می گردند تا در تقابل با یکدیگر قرار گیرند. تا اینجا ما صرفاً در قالب مؤلفه های معنایی نشانه ها در لایه ی نظام پیش رفتیم. حال به مؤلفه هایی نظیر [ + شجاع] ، [ + جوانمرد] و نظیر آن می رسیم که از لایه های نظام شناختی به مؤلفه های معنایی نشانه های لایه ای نظام افزوده می شوند و سبب می گردند تا نشانه ی «مرد» بتواند در معنای «آدم شجاع»، «جوانمرد» و جز آن بکار رود. در چنین شرایطی، مؤلفه های معنایی نشانه های زبان امکان خنثی شدن می یابند و این معنای اخیر «مرد» می تواند برای نشانه ی «زن» نیز بکار رود. نمونه های زیر می توانند مؤید این ادعا باشند:

مریم خیلی نامرده!

بین اینها، پروین از همه مردتره! (صفوی، ۱۳۸۰، صص ۱۴۹-۱۵۰)

بدین ترتیب صفوی معتقد است که انتخاب بر حسب تشابه معنایی صرفاً در قالب مؤلفه های معنایی نشانه ها در لایه ی زبان صورت نمی پذیرد و مؤلفه هایی از نظام شناختی به مؤلفه های اولیه افزوده می شوند. براساس مؤلفه های نشانه ها در نظام شناختی می توان به «انتخاب» بر حسب تشابه دست زد. برای مثال هر پدیده ای که در نظام شناختی، نشانه ای دارای مؤلفه ی [ + حرکت] باشد، بر اساس همین مؤلفه، جایگزین نشانه ای می شود که در نظام زبان از همین مؤلفه برخوردار است (همان، ص ۱۵).

غروب پر زد از کوه. (سهراب سپهری)

«تشابه» میان غروب و پرند زمانی امکان پذیر است که برای [خورشید] مؤلفه ی [ + حرکت] در نظر بگیریم و چون این حرکت در آسمان صورت می گیرد، آن را با مؤلفه ی معنایی [ + پریدن] د رتشابه قرار دهیم ( همان، صص ۱۵۰-۱۵۱).

این مؤلفه ها از آنجا که وابسته به «شناخت» انسان اند، عمده ترین تقابل ها را از قبیل «خوب و بد»، «زشت و زیبا» ، «بزرگ و کوچک»، «اندوه و شادی» و جز آن شامل می شود و احتمالاً به همین دلیل است که «پهلوان» به «شیر» تشبیه می شود زیرا مؤلفه های «زیبایی» ، «وقار» و غیره نیز باید مورد نظر قرار گیرند و در غیر این صورت همان مسأله ای پیش خواهد آمد که در سنت «مغالطه» نامیده شده است؛ یعنی «انتخاب» صرفاً بر حسب مؤلفه های معنایی نشانه های نظام زبان و بدون توجه به مؤلفه های نشانه های نظام شناختی صورت پذیرفته است.

به این ترتیب «سرو» تنها به دلیل بلندی اش جایگزین "قد" نمی شود، بلکه مؤلفه هایی چون «زیبایی»، «همیشه سرسبز بودن» و جز آن نیز به همراه دارد که از نظام شناختی به مؤلفه های اولیه اش افزوده می شوند؛ در مقابل «نردبان دزدها» همین معنا را با بار عاطفی منفی القا می کند و القای این بار عاطفی نیز از مؤلفه های نشانه های نظام شناختی بر مؤلفه های اولیه ی چنین نشانه ای تحمیل می گردد. مسلماً اگر اوس بن حجر در شعر خود به جای «کره خر» (تولب) از «بچه شیر» استفاده می کرد، انتقادی بر سروده اش وارد نمی کردند و مشکل «مغالطه» درباره ی شعرش پیش نمی آمد (همان، صص ۱۵۱-۱۵۲).

و اینگونه است این قول العرجی: (نقل از: فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸)

یدبّ هواها فی عظامی و حَبِّها، کما دبّ فی المسلوع سمّ العقارب

«عشق و علاقه ی او در استخوانم نفوذ می کند آنسان که سم عقرب در زهرخورده نفوذ کرده باشد»

چرا که در نظام شناختی انسان، عقرب بار منفی دارد و بیشتر برای درد و رنجی کاربرد پیدا می کند که از دشمن به انسان رسد تا رنج و درد شیرین عشق به محبوب.

## تشبیه در سوره ی بقره

پس از پرداختن به مبانی نظری پژوهش، به تحلیل داده ها می پردازیم. در تحلیل داده ها یافتیم که قرآن کریم در این سوره، در کنار تشبیه هایی که مؤمنان را خطاب قرار داده، در تشبیهاتی نیز به توصیف کفار، منافقان و بنی اسرائیل و یهود پرداخته است هرچند که در این تصاویر نیز روی سخن به طرف مؤمنان است؛ چرا که می خواهد پرده از چهره ی این گروه ها بردارد تا مؤمنان از موضع گیری ها و احوال آنها بینش عمیق تری به دست آورند. در این بخش بر همین اساس، تشبیه های استخراج شده را به چهار دسته تقسیم می کنیم:

### ۴-۱- تشبیه های خطاب به مؤمنان

#### ۴-۱-۱- تبیین نقش همسران با رویکرد به پوشش

در بافت خطاب مؤمنان تشبیهی را می بینیم که از جنبه ی شناختی حائز اهمیت بوده و روان مخاطب را تحت تأثیر قرار می دهد؛ (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ) گزینش واژه لباس با ظرافت خاصی همراه است. لباس در نظام شناختی انسان، نشانه ای دارای مؤلفه ی [ + زینت و زیبایی و محافظت ] است، بر اساس همین مؤلفه ها، در تشابه با نقش همسر قرار گرفته است. لباس فواید زیادی برای انسان به همراه دارد بگونه ای که هیچ گاه بی نیاز از آن نیست. از یک طرف انسان را در برابر سرما و بسیاری از خطرات محیط خارجی محافظت می کند. ﴿ وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِیلَ تَقِیْكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَابِیلَ تَقِیْكُمْ بِأَسْكُمْ ﴾ (نحل، ۸۱) و از طرف دیگر لباس زینتی برای انسان بشمار می رود و زشتی ها و شرمگاه انسان را می پوشاند. ﴿ یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ لِبَاساً یُؤَارِی سَوَاتِکُمْ وَ رِیشاً وَ لِبَاسَ التَّقْوِی ذَلِکَ خَیْرٌ ذَلِکَ مِنْ آیَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ یَذْکُرُونَ ﴾ (اعراف، ۲۶) این تصویر که در بافت حلال شدن نزدیکی و هم بستر شدن در شب های ماه رمضان آمده، فلسفه آن را بیان کند ﴿ أَجِلَّ لَكُمْ لَیْلَةُ الصَّیَامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ﴾ (بقره، ۱۸۷) واژه (لباس) در اینجا بر طبیعت رابطه ی بین زن و مرد از جنبه ی مادی و معنوی آنها به خاطر معاشرت، بهره مندی و همزیستی در سختی و راحتی، تحمل، حیا و دیگر امور دلالت کند. همه ی این معانی را یک واژه می تواند در برداشته باشد. (احمد راغب، ۱۳۸۷، ص ۴۴۹) و هر یک از زن و مرد می توانند لباس برای یکدیگر باشند تا از لغزش های زیادی در زندگی محفوظ بمانند. نکته ی ظریف دیگری در این تصویر است که جنبه ی روانشناختی دارد و آن تقدیم هن لباس لکم بر آنتم لباس لکم است. اشاره شد تشبیه زن و مرد به لباس، جنبه های مختلفی را در بر می گیرد اما چون بافت آیه بر رابطه جنسی دلالت دارد، این جنبه پررنگ تر است و از آنجا که- همانطور که علم روانشناسی اثبات کرده- مردها به رابطه جنسی گرایش بیشتری نشان می دهند و زن ها در این مورد از حیای بیشتری برخوردارند، لذا امکان لغزش مردها بیشتر است؛ در نتیجه آیه ابتدا به نقش زن ها برای مرد ها و سپس از نقش مرد برای زن سخن به میان آورده است.

#### ۴-۱-۲- تبیین ذکر خداوند بر اساس واقعیت موجود

در ادامه رهنمودهای پیوسته ای که شامل حوزه روان، زندگی، جامعه و نظام روابط اجتماعی-سیاسی می شود، متن مؤمنان را به اصلاح امری دیگر از امور دوره ی جاهلی فرا می خواند و از آنها تلویحاً می خواهد که به جای اینکه دائماً ذکر اجداد و نیاکان و فخر به آنها را بر زبان داشته باشند، خداوند را یاد کنند ﴿ فَإِذَا قَضَیْتُمْ مَنَاسِکَکُمْ فَادْکُرُوا اللّٰهَ کَذِکْرِکُمْ آبَآءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا وَ مَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ﴾ (بقره، ۲۰۰) پیش از اسلام زمانی که مردم به حج می رفتند بعد از مناسک حج جمع می شدند و با برشمردن فضایل نیاکان خود و یادآوری جنگ های آنها نسبت به یکدیگر فخرروشی می کردند ( زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۴۵ و طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۱۲) متن با بافت فرهنگی که در آن شکل گرفته هماهنگ است و « با ساز و کارهای ویژه

خود و با بهره گیری از اجزای واقعیت موجود، واقعیت جدیدی را پی ریزی می کند» (ابو زید، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴). قرآن از این جنبه‌ی شناختی مشبه به (ذکر نیاکان) در اذهان مردم جزیره العرب استفاده می کند و به دنبال آن است که آنگونه شایسته خداوند است، از او یاد کنند» و می خواهد رابطه بین فرزندان و پدران را به رابطه والا و ارزشمند بین انسان و آفریدگارش تبدیل کند تا معیار جدیدی برای ارزش‌های بشری باشد» (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۰۱)

#### ۴-۱-۳- تبیین جایگاه زنان نسبت به مردان

متن بار دیگر با تشبیهی زیبا به بیان رابطه ی همسری می پردازد؛ ﴿ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (بقره، ۲۲۳) با اولین نگاه توجه انسان به ضمیر مخاطب «کم» متوجه می شود، ضمیری که یک بار با «لام ملکی» مجرور شده و یک بار به حرث اضافه شده است که این بیانگر اختصاص زن ها به آن مردها است، پس مراد از «نساء» همسران آنهاست.

واژه کشتزار(حرث) که در نظام شناختی انسان معنای [+ باروری و سودمندی] را دارد، به زیبایی به عنوان مشبه به گزینش شده است. از جهات مختلفی بین زن و کشتزار شباهت وجود دارد؛ این تاثیر جامع دلالت حسی و دلالت معنوی بین زن و مرد است. رحم زن بسان زمین کشاورزی و رابطه بین کشاورز و کشت مانند رابطه احساسی بین مرد و زن است؛ همانطور که گیاهان و درختان برآمده از کشت زمین کشاورزی است، فرزندان انسان نیز محصول رابطه بین زن و مرد است. «تصویر حرث، بیانگر رابطه همسری و اهداف والای آن در استمرار زندگی از خلال فرایند تولید نسل و تحقق لذت معنوی در فرزندان و ارتباط عواطف پدری و احساسات انسانی علاوه بر بیان لذت حسی است» (احمد راغب، ۱۳۸۷، ص ۱۳۱).

#### ۴-۱-۴- واکاوی مفهوم انفاق

متن در صدد پی ریزی پایه ها و اصولی است که انفاق بر پایه آن شکل گیرد؛ این اصول بر اساس رویکرد تربیتی است و با آنچه که در دوره ما قبل اسلام در جامعه جاهلی رایج بوده، متفاوت است. در جامعه جاهلی ربا مهمترین انگیزه اقتصادی محسوب می شد، در حالی که اسلام مشوق انفاقی است که بدون ربا باشد و بتواند ریشه فقر را بخشکاند و این عمل تنها برای رضای خداوند باشد و از آنجا که این عمل برای افراد چنین جامعه ای سخت می نمود، نیازمند یک عامل محرک و نیز انگیزش بالایی بود که بتواند آنها را به این عمل ترغیب کند، باید توجه داشت در آن جامعه، بخل ناشی از فقر، رایج بوده و از این رو است که در شعر جاهلی، فرد کریم و بخشنده آنقدر مورد ستایش قرار گرفته و افرادی مثل حاتم طائی شهره شدند و اگر بخشش رایج بود دلیلی بر این همه مدح بخشش نبود و از طرف دیگر اندازه ای که بخشش پسندیده بوده، بخل مورد مذمت قرار نمی گرفته و برای تخریب افراد کارایی چندانی نداشته است.

#### ۴-۱-۵- تبیین انفاق فزاینده

قرآن کریم با روانشناسی دقیق چنین جامعه ای، از زیباترین تصاویر محسوس کمک می گیرد تا رویکرد تربیتی جدیدی در زندگی آنها قرار دهد. ﴿ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾ (بقره، ۲۶۱) بهترین زبانی که می تواند معارف عقلی و مفاهیم معنوی و انتزاعی را برای مردم تبیین کند، زبان تمثیل است به نحوی که معارف حیات بخش قرآن کریم در شیوه تربیتی خود، ضمن بهره گیری از سایر شیوه ها، از مثال های نغز و شیرین نیز استفاده کرده است تا احساسات مخاطب را برانگیزد و باورهای وی را اصلاح کند. همانگونه که می فرماید ﴿ وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ﴾

تصویر محسوسی که آیه کریمه ترسیم کرده، شنونده را از یک تصویر ذهنی به صحنه ای زنده می کشاند که احساسات را برمی انگیزد و در جانش تأثیر می گذارد. (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۰۵) از این رو دانه ی گندم انتخاب شده که در ذهن و نظام شناختی انسان بهترین نمونه برای بیان رشد فزاینده است و می تواند بیشترین تأثیر را بر روان مخاطب بگذارد و او را به سمت انفاق بکشاند. گفتمان قرآن در اینجا گفتمانی است که با تشویق و تحریک مخاطب به انفاق آغاز می شود و نه اینکه تکلیف وجوبی در کار باشد، از این رو گفتمانی نرم و آرام است. روند پلکانی و تدریجی بودن این تصویر برای تشویق به انفاق، تأثیرگذاری بیشتری به همراه دارد. شنونده خود شاهد صحنه رشد و تکامل دانه ای است که در زمین کاشته شده است، دانه ای که رشد می کند و بزرگ می شود و خوشه هایش بر می آورد؛ گویی مخاطب در برابر چشمانش صحنه ای زیبا و محسوس را می بیند که روان او را تحت تأثیر خود قرار می دهد و در عمق جانش می نشیند و او را به این عمل که عملی سود آور است، ترغیب می کند، « آنگاه خیال را به خود وا می نهد تا چند برابر شدن پاداشش را از خلال چند برابر شدن دانه در صحنه ی مورد نظر پی گیرد. مراد در اینجا حقیقت عدد نیست بلکه مراد فراوانی و چند برابر شدن است. لذا عبارت را به جمع کثرت سنابل آورده نه سنبلات تا بیان، سایه ی کثرت و فراوانی را در حس و خیال مخاطب افکند و او را به انفاق برای طلب زیادی و چند برابری پاداش وا دارد» (احمد راغب، ۱۳۸۷، ص ۲۳۴). البته که بافت این آیه بر این فراوانی و چندبرابر شدن نیز اشاره دارد ( و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم)؛ تقدیم الله بر یضاعف برای ترغیب مخاطب به اینکه طرف مقابل بخشش شما، خداوند است و واژه واسع با چند برابر شدن و فزونی و واژه علیم با علم خداوند به انگیزه های بخشش تناسب دارد.

انفاق در تصویر بالا همراه با یک قید بود (فی سبیل الله) پس شرط انفاق آن است که خالصانه و بدون منت گذاری باشد تا آن هدف مقدس همکاری در جامعه ی اسلامی و زدودن فقر از آن جامعه، تحقق یابد؛ چه اینکه کسی که از سر ریاکاری مال خود را می بخشد، دیری نمی پاید که اثرش از بین می رود و هیچ نفعی نمی رساند. در ادامه و در همین بافت، دو نوع انفاق و فرجام هر کدام از آنها، به زیبایی به تصویر کشیده شده است.

#### ۴-۱-۵-۲- تبیین انفاق بی اثر

متن از تصویر انفاق شخص ریاکار شروع می کند ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾ (بقره، ۲۶۴) انفاقی که از روی ریاکاری و خودنمایی صورت می گیرد بسان بارانی در نظر گرفته شده که بر سنگی که لایه نازکی از خاک آن را پوشانده است، می بارد ( اندک بودن خاک از نکره بودن تراب برداشت می شود)؛ بارانی که گمان می رفت مایه ی حاصلخیزی و باروری گردد، همراه با خاک روی سنگ از بین می رود و در نتیجه سختی سنگ و نفوذ ناپذیر بودن آن آشکار می گردد.

از این رو این تصویر انتخاب شده که در نظام شناختی انسان سنگ دارای مؤلفه ی [ + سختی و نفوذ ناپذیری ] و باران به معنای [ + سودمندی و رحمت ] است. در این تصویر، سنگ سخت، نماد دل شخص ریاکار است که شایستگی جذب ندارد و باران نماد انفاقی است که بیهوده از بین می رود. همانطور که بارش باران ماهیت لایه نازک خاکی را که در ورای آن سنگی سخت است، فاش می کند؛ انفاق این شخص ریاکار هم که همراه با منت و آزار و اذیت است، پرده از سنگ دلی وی بر می دارد. پس همانگونه که بارش باران بر سنگی سخت بیهوده است، بخشش همراه منت نیز سودی ندارد.

نکته ی ظریف دیگری که در این تصویر است، از پی هم آمدن حرف ربط (فاء) است (فمثله، فأصابه، فترکه) که به سرعت از بین رفتن این انفاق و متلاشی شدن آن اشاره دارد که حتی در یک مدت کوتاه هم ماندگار نیست (احمد راغب، ۱۳۸۷، صص ۲۳۵-۲۳۶).



#### ۴-۱-۵-۳- تبیین انفاق خالصانه

در همین بافت و به دنبال مثال پیشین، مثالی دیگر آمده که حال انفاق کننده در راه خداوند را آشکار می کند تا در یک بافت، با ارائه ی تصاویر متقابل، حقایقی را تبیین و تفاوت های میان دو گروه را هویدا کند ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾، در این تصویر صدقه هایی که برای خشنودی خداوند بخشیده می شوند « بسان باغی است نه مانند مستی خاک، اگر در آنجا (تصویر قبل) مستی خاک بر روی صخره ای سخت قرار داشت؛ در اینجا این باغ بر روی تپه ای قرار دارد، در هر دو تصویر رگبار باران مشترک است اما در تصویر اول، از بین رفتن خاک را به دنبال دارد و تصویر دوم، سبب باروری و حاصلخیزی خاک می شود و با خاک آمیخته می شود و محصول به بار می آورد» (سید قطب، ۱۴۲۳، ص ۴۰).

از آنجایی که در مفاهیم شناختی انسان، آن چیزی که بالاتر جای گرفته، ارزشمند تر است، انتخاب باغی که بر فراز تپه واقع شده، تأثیر مثبتی در ذهن و روان مخاطب می گذارد؛ در این تصویر، باغ از خطراتی چون سیل برکنار است و چون در ارتفاع قرار دارد، دارای هوایی مطبوع تر است؛ باران بر این درختان فرو می آید و درختان رشد می کنند و میوه هایشان چند برابر می شود.

چیزی که در این تصویر مورد تأکید است، نفس عمل و انگیزه ی آن است چنانچه اگر باران رگباری هم نباشد، همان شبم برای رستن و بالندگی باغ کافی است و مثل تأکید خاصی بر مقدار و اندازه انفاق ندارد. این تصاویر انعکاس بزرگی در روح و روان شنونده دارد و آن را به راه صحیح و انتخاب رویکرد درست، جهت دهی و رهنمود می کند.

#### ۴-۱-۶- تبیین پدیده ی ربا

در بافت انفاق، قرآن به وجه متقابل صدقه یعنی ربا می پردازد و آن تصویری تاریک و ترس آور است. ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾ (بقره، ۲۷۵) این تصویر به دنبال تصویر های انفاق و صدقه آمده تا پرده از چهره ی ربا بردارد که در آن دوران رایج بوده است. گفتمان قرآن در این تصویر، گفتمانی تند همراه با رعب و ترس است تا مردم را از این کار بر حذر دارد. رباخواران در قیامت آنگاه که سر از خاک بر می دارند مانند کسانی توصیف شده اند که تعادل روحی و روانی خود را از دست داده اند و در اوج اضطراب و دستپاچگی قرار دارند. متن در اینجا از زمینه شناختی و ذهنی اعراب و عقاید آنها که می پنداشتند علت این آشفتگی ناشی از جن زدگی و لمس شیطان است، بهره برده و به شکلی زیبا، آن حالت را به تصویر می کشد، تصویری که در اذهان مردم جا افتاده بود و فضایی را در ذهنشان خلق می کند که از جنبه های هیجانی و شناختی بسیار قوی برخوردار است تا تأثیر بیشتری بر روان مخاطب بگذارد و در ادامه، آیه نگاه آنها را به ربا نشان می دهد (قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا) بر خلاف نگاه رایج که این تشبیه را، تشبیه مقلوب گرفته اند، تشبیه مقلوب نیست بلکه به نظر می رسد یک روانشناسی دقیقی از رباخواران و نگاه آنها به ربا می باشد، یعنی زمانی که آنها با تحریم ربا مواجه شدند و از آنها خواسته شد که به جای ربا، از «بیع» در معاملات استفاده کنند، آنها می گفتند که بیع مثل همین ربا است یعنی آنقدر ربا برای آنها جا افتاده بود که فرقی بین آنها نمی پنداشتند و از این قیاس خواسته اند بهره ببرند تا درست بودن عمل خود را توجیه کنند و در ادامه، متن نگاه آنها را اصلاح می کند و تأکید می کند که اصل در معاملات، بیع است.

#### ۴-۲- تشبیه های تصویرگر کافران

#### ۴-۲-۱- تبیین رفتار کافران

قرآن در توصیف رفتار کفار، بت پرستی آنها را به سخره گرفته، از یک طرف با نوعی استهزاء با تعبیر «من الناس من يقول» آنها را خطاب قرار می دهد؛ همانگونه که قبلاً از این تعبیر برای منافقان استفاده کرده بود (ر.ک آیه ۸) و از طرف دیگر حب آنها را به بت ها، حب خداگونه می داند ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحَبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره، ۱۶۵) بدین ترتیب از طریق استهزاء، شدت دل بستگی آنها را به بت ها و دلخوش کردن آنها را آشکار می کند و در ادامه، آیه چون در بافت سخن درباره ظلم و کفر است، زبانش به تندی می گراید و با کثرت ادوات تأکید همراه می گردد ﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ و در تصویر بعدی فرجام آنها را آشکار می کند، کافران زمانی که می بینند معبودشان در برابر عذاب الهی نمی تواند کاری بر آنها کند، برای تسلی دل خود می گویند ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدَّبُهُمْ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ (بقره، ۱۶۷) در این تشبیه و تصویر زیبا، قرآن به وضوح برای مخاطبان خود، فرجام کفار را نشان می دهد که آرزو می کنند دوباره برایشان فرصت و بازگشتی باشد که از این معبودان بیزاری جویند و اشتباه خود را جبران کند. بدین ترتیب با این تصویر، روان مخاطبان خود را هدف قرار داده که از شرک پرهیز کنند.

#### ۴-۲-۲- نفی تقلید بدون خردورزی بر مبنای مؤلفه های شناختی چهارپا

در وصفی دیگر، قرآن به تصویر تفاخری می پردازد که در دوره ی جاهلی رایج بوده است. تفاخر به نیاکان و نسب؛ لذا وقتی آنها به ایمان به خدا فرا خوانده می شدند، با تکیه به این دلیل نابخردانه از این دعوت روی بر می گردانند ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (بقره، ۱۷۰) آیه در پی محکوم کردن عقیده ای غیر از خداپرستی و محکوم کردن تقلید بدون عقلانیت و خردورزی در این باره است و در ادامه آیه این انکار را صریح تر بیان می کند (أ و لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ) لذا بافت کلام، تصویری پست و ناچیز از آنها را اقتضا می کند که در شأن این تقلید و نابخردی باشد ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره، ۱۷۱) در این تصویر کسانی که کفر ورزیده اند و در مقابل دعوت به ایمان، راه غیرصواب و نابخردانه پیش می گیرند، بسان چهارپایی توصیف شده اند که هرگاه کسی برای او بانگ برآورد، تنها صدایی را می شنود و چیزی از آن در نمی یابد و اینها حتی از چهارپا هم گمراه تراند چون اینها بر خلاف چهار پا کور و کر و بی صدایند (صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ ...) «متن وصف تشبیهی را در ضمن چارچوب کلی بافت مطرح می کند تا دلالت مناسب خود را دریابد» (فضل، ۱۹۹۶، ص ۲۲۹)

با دقت در تصویر، تناسب روانی در تشبیه به زیبایی نمایان است؛ قرآن در مشبه به از الراعی استفاده نکرده بلکه از موصول استفاده کرده چون چهارپا در مقابل چوپان خود واکنش نشان می دهد و هدایت می شود؛ اما در اینجا از چهارپایانی سخن گفته شده که تنها صدا و بانگی می شنوند و چیزی از آن در نمی یابند چرا که در نظام شناختی، نشانه ای دارای مؤلفه ی [-عقل] می باشد، بر اساس همین مؤلفه، در تشابه نشانه ای قرار می گیرد که در نظام زبان از همین مؤلفه برخوردار است (کافرانی که به سبب عدم تفکر و تعقل به کران، کوران و گنگ ها وصف شده اند). کافران هم این چنین اند و تنها ندای ایمان و حق را می شنوند اما هیچ گونه تأثیری از آن نمی پذیرند. این تصویر ما را به تصویری که ابتدای سوره از کافران آمده بود، می کشاند، کسانی که خداوند بر گوش و قلبشان مهر زده و بر چشمهایشان پرده ای کشانده بود ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَكَهُمُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره، ۷)

#### ۴-۳- تشبیه های تصویرگر منافقان

گروه سومی که سوره بقره به توصیف آن می پردازد، منافقان اند که برای مردم ناشناخته اند؛ از این روی بافت سخن اقتضا می کند، سخن با تفصیل بیشتری ارائه شود تا مسلمانان به خوبی با این گروه آشنا شوند که خطر آنها از کفار به مراتب بیشتر است. تصویری که بافت از این گروه ارائه می کند « به شفافیت تصویر نخست و به تیرگی و ستبری تصویر دوم هم نیست، بلکه چشم را فریب می دهد و پنهان و آشکار می گردد» (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۲)

#### ۴-۳-۱- تبیین نافرمانی و گردنکشی منافقان

اولین تشبیه سوره ی بقره، در وصف منافقین آمده است ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۱۳) عمده تفاسیر به بررسی این تشبیه خارج از سیاق و بافت کلام پرداخته اند و غرض از تشبیه اول را، تشویق منافقین به ایمان آوردن از طریق تقلید می دانند؛ چرا که انسان ها به تقلید از کسانی که زود تر به آن کار وارد شده اند، بیشتر علاقه نشان می دهند و غرض از تشبیه دوم را برائت جستن از ایمان در نگاه منافقان می دانند و منافقان این ایمان را، به ایمان نابخردان تشبیه کرده تا تعریضی باشد بر مسلمانان (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۲۸۷). اما اگر به بافت کلام نگاه کنیم، در می یابیم قرآن کریم در صدد ترسیم صفتی دیگر از صفات منافقان یعنی گردنکشی و تکبر آنهاست؛ آنها تسلیم شدن و ایمان آوردن را شایسته ی بزرگان و صاحب منصبان نمی دانستند لذا چنین می گفتند: (أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ). این سخن بازتاب یک نگرش اجتماعی طبقاتی است بیش از آنکه یک نگاه نابخردانه باشد.

#### ۴-۳-۲- تبیین گمراهی منافقان با رویکرد به معنای شناختی آتش

قرآن با تمثیلی زیبا به تشریح احوال این گروه یعنی منافقان می پردازد؛ ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره، ۱۷) بافت موضوعی که این آیات در آن نظم می یابند، همان بافت هدایت و گمراهی است. این آیات به تصویر منافقان بیمار دل می پردازد، تصویر جان هایی بیمار، پیچیده و پریشان که خطرات آن ها بیش از خطرات کافران است لذا توضیح و تفصیل پیرامون آنها بیشتر می شود تا آن جا که این پیچیدگی و ناشناخته بودن احوال آن ها برای مردم مسلمان، بافت کلام را به آن سمت و سو می کشاند که با تمثیل هایی، پرده از حالات درونی آنها بردارد. این تمثیل که بدون عطف با آیه قبل آمده ، برای توضیح و تفسیر آن آمده است. آیات ۱۴ و ۱۵ بیانگر نفاق آنهاست یعنی زمانی که نزد اهل ایمان اند، اظهار ایمان می کنند اما زمانی که نزد شیاطین خود (بهدود) می روند، از همراهی خود با آنان سخن می گویند که خداوند این تجارت و معامله ی آن ها را زبان بار توصیف می کند. با توجه به این بافت، تناسب ساختاری و تناسب روانی را در این تصویر درمی یابیم. در این تشبیه، قرآن به تصویرگری منافقان و انتخاب گمراهی شان و حالات درونی آن ها در انتخاب می پردازد. آن ها در ظلمت ناشی از کفرشان به سر می برند؛ لذا به دنبال آتشی می گردند که آن ها را از این تاریکی و ظلمت نجات دهد (استو قد ناراً) آن ها با تظاهر به ایمان ذره ای مجال برای حرکت پیدا می کنند تا به دنبال منافع خود در جامعه ی اسلامی حرکت کنند. نکره بودن «نار» و «ما حوله» بیانگر حقیر بودن آن روشنایی است اما به زودی به همان تاریکی و گمراهی شان باز می گردند.

در این تصویر نباید از مؤلفه های شناختی آتش در ذهن مخاطبان غافل ماند؛ چرا که آتش در آن دوره نماد هدایت گری بوده و برای هدایت مردم جهت پیدا کردن مسیرشان معمولاً بر بلندی ها آتش می افروختند و قرآن از این معنای شناختی بهره برده تا تصویرپردازی اش مؤثرتر گردد.

در آیه بعد، قرآن آنها را به گنگ ها، کران و کوران توصیف می کند چراکه آنها قدرت تفکر و تأمل ندارند و هیچ سخنی در قلب های آنها تأثیر نمی گذارد. ﴿صَمٌّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَّا يَرْجِعُونَ﴾ این تشبیه بلیغ ، نوعی تأکید و توضیح آیه ۱۰ سوره است که به بیمار دلی آنها اشاره داشته (فی قلوبهم مرض).

#### ۳-۳-۴- تبیین اضطراب و تشویش افکار منافقان

همانطور که ذکر شد به خاطر پیچیدگی احوال منافقان و ناشناخته بودن آنان برای مؤمنان، قرآن از تمثیل‌های زیادی بهره می‌برد تا حقیقت آنها را در برابر دیدگان مؤمنان آشکار سازد. تمثیل اول که گمراهی‌شان را به تصویر کشید، این تمثیل سرگردانی، پریشانی و ترس و دلهره درونی‌شان را ترسیم می‌کند. ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ \* يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره، ۱۹ و ۲۰) این تصویر یکی از شگفت‌انگیزترین تصاویر قرآن کریم است؛ صحنه‌ای است زنده که نمود حالت روانی و تجسم تصویر گری احساس است (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۶) تصویر، سرشار از حرکت و جنب و جوش است؛ حرکتی همراه با ترس و اضطراب همانگونه که آنها لحظه‌ای نزد مؤمنان می‌روند و تظاهر به ایمان می‌کنند و لحظه‌ای دیگر نزد شیاطین خود بر می‌گردند، در اینجا تا پرتوی ناشی از برق می‌بینند روانه آن می‌شوند و زمانی که تاریکی آنها را فرا می‌گیرد به تکاپو می‌افتند «کَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» از طرفی دیگر تو در تویی تصاویر (تشبیه همراه با مجاز مرسل) «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» به پویایی و تأثیر گذاری تصویر می‌افزاید. این تصویر نیز بسان تصاویر دیگر قرآن کریم، میان تناسب ساختی و تناسب روانی، وحدت برقرار می‌کند. (صیب) که دلالت بر شدت ریزش باران دارد = احاطه ی ترس و دلهره بر منافقان

« يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ » که تلاش می‌کنند انگشت‌های خودشان را در گوششان فرو کنند = نمود حالت روانی ترس و دلهره‌ای که آنها را در بر گرفته  
کَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ = اشاره به فرصتی دارد که آنها از تظاهر به ایمانشان نصیبشان می‌شد و با دستپاچگی به دنبال آن می‌رفتند.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ = آنها مراقب هر گونه فرصتی بودند هر چند که این برق به چشم آسیب می‌رساند ولی آنها به آن چشم می‌دوختند.

از طرفی گزینش کلمات نیز به پویایی تصویر کمک شایانی کرده کلمه «یکاد» شدت ترس و ریسک کردن و خطر کردن آنها برای نجات خود را به تصویر می‌کشد. «گزینش کلمه «قاموا» در عبارت إِذْ أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا به جای کلمه «وقفوا» در ترسیم حالات روانی و درونی آنها دقیق تر است. قاموا به علاقه‌ی در گریز و آمادگی دائمی و منتظر فرصت بودن اشاره دارد اما وقفوا به ثبوت و عدم تحرک اشاره دارد. لذا از آنجا که فضای بافت بر تحرک و جنب و جوش اشاره دارد، کلمه قاموا با بافت سازگارتر است». (راغب، ۱۳۸۷، ص ۷۸)

#### ۴-۴- بنی اسرائیل و اهل کتاب در تشبیهات سوره بقره

گروه چهارم مخاطب سوره، یهودیان می‌باشند که در این سوره به تفصیل از موضع گیری‌های آنها سخن رفته است؛ چرا که آنها از نخستین گروه‌هایی بودند که به مخالفت با پیامبر ص برخاستند. «قرآن آنها را به گونه‌ای توصیف کرده که مخالفت و عناد صفت ثابت آنها در تمام نسل هاست و خطاب آنها در روزگار پیامبر ص به گونه‌ای است که گویی در روزگار موسی (ع) و پیامبران پیشین هم دارای همین سرشت بوده‌اند، ویژگی آنها و موضع گیری‌شان نسبت به حقیقت و مردم در طول زمان یکی بوده؛ لذا التفات در بافت از خطاب قوم موسی (ع) به خطاب به یهودیان مدینه و خطاب به نسل‌های میان این دو نسل فراوان است». (عموش، ۱۳۸۸، ص ۴۳۶)

#### ۴-۴-۱- تبیین قساوت قلب یهودیان بر اساس مؤلفه‌های شناختی سنگ

سوره (از آیه ۲۶ ° ۷۴) به توصیف قوم یهود می‌پردازد؛ بنی اسرائیل، وقتی که شخص کشته، زنده شد و از قاتل خود خبر داد، شگفت زده شدند. «با اینکه صحنه آخر داستان باید چنان باشد که در دلشان حساسیت و بیم و هراس

ایجاد کند اما آنچه می آید مخالف تمام آن چیزی است که انتظار می رفت» (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۸۰) با این حال آنها به لجاجت خود ادامه دادند و قرآن می فرماید ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِن مِّن الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِن مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره، ۷۴) بافت کلام اقتضا می کند که گفتمان قرآن شدت و تندی به خود گیرد چرا که گفتمان، گفتمان تحذیر و سرکوب قوم یهودی است که در انکار و طغیان خود لجاجت می کردند. بنابراین قرآن با زبانی تند سخن گفته است تا مردم را از این گروه منزجر کند که به آنها نگریند. تصویر قلب های آنها به صورت پلکانی بیان شده است ابتدا آنها را به سنگ تشبیه می کند، ذکر سنگ با آنچه میان آنان و سابقه ای که با سنگ داشتند، مناسب است و از طرف دیگر ذکر سنگ برای قلب های سخت و لجوج برای مردم شناخته شده است و دارای تأثیر روانشناختی بسیاری است چرا که سنگ در نظام شناختی، نشانه ای دارای مؤلفه ی [ + سختی ] می باشد، بعد از تشبیه قلب های آنها به سنگ، زبان قرآن سخت تر می شود. آن قلب ها را حتی از سنگ نیز که در نگاه مردم در اوج سختی است، سخت تر می داند و از تعبیر او اشدّ قسوة استفاده می کند. در مورد این عبارت اشاره به چند نکته ضروری می نماید: اینکه او در معنای تخییر به کار نرفته بلکه به معنای بل است و اینکه به جای اقسی، اشدّ قسوة بکار رفته که زمخشری با نکته سنجی به آن اشاره کرده که مقصود، اقسی (قساوتمندتر) نبوده بلکه مراد افزودن «شده» به «قسوة» است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۵۵) که به زیبایی، تناسب روانی تشبیه را آشکار کرده است و از طرفی تقدیم کلمه اشدّ که با ابهام همراه است، بر قسوة، به نوعی بیان بعد از ابهام است و تأثیر روانی بیشتر بر مخاطب می گذارد. در ادامه ی آیه، قرآن به وجه برتری سنگ می پردازد؛ چرا که این یهودیان دیده بودند که چگونه آب از دل سنگ می جوشید و دیدند که کوه هنگام تجلی قدرت خداوند از هم پاشید و موسی (ع) بیهوش به زمین افتاد؛ اما آنها با این همه آثار و نشانه از قدرت خداوند، هیچ تأثیری در قلب های آنها نگذاشت و آیه با لحنی تند و شدید همراه با تهدید که متناسب با بافت کلام است (و ما الله بغافل عما تعملون) پایان می یابد.

#### ۴-۴-۲- تبیین واقعیت کنونی بر مبنای واقعیت گذشته

بافت کلام بار دیگر به سمت خطاب مسلمانان روی می آورد و برای آنها از بنی اسرائیل سخن می گوید و آنها را از شیوه هایشان آگاه می سازد. متن به بررسی واقعیت زنده ی حاضر از خلال گذشته می پردازد و با یاد آوری رفتار بنی اسرائیل در زمان موسی (ع)، مسلمانان را از لغزش هایی که بنی اسرائیل در گذشته به آنها دچار شده، بر حذر می دارد. بنابراین زمانی که مسلمانان از پیامبر (ص) سؤال هایی بیهوده می پرسند، با پیش زمینه ذهنی که از بنی اسرائیل در ذهن مسلمانان ایجاد کرده است، پرسش های آنها را مانند پرسش های بنی اسرائیل از موسی (ع) می داند ﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ﴾ (بقره، ۱۰۸) ، پرسش هایی که هیچ فایده ای ندارند و در نهایت به کفر می انجامد ﴿وَمَن يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (ادامه آیه ۱۰۸) بدین ترتیب با تصویر هایی که قرآن از یهود در ذهن مسلمانان ایجاد کرده، از جمله بیان پرسش های آنها از موسی (ع) (یا موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً / ۵۵، ما لونها / ۶۹، ما هی / ۷۰) ، گمراه کننده و بیهوده بودن این سؤال ها را برای مسلمانان آشکار کرده و جلوی چشمان آنها قرار داده و آنها را دقیقاً از اینگونه پرسش ها، آگاه کرده؛ چرا که به گفته ی کاسلین (Kosslyn) حالت هایی از مغز که در جریان ادراک برانگیخته می شود، می توانند در غیاب تحریک حسی، فوری ظاهر شوند و اغلب با تجربه ی آگاهانه ای همراه اند، گویی شخص با چشم ذهن § mind eye می بیند و با گوش ذهن (mind sat) می شنود (Kosslyn, 1998, p1621).

#### ۴-۴-۳- تبیین لجاجت یهود با بهره گیری از کارکرد شناخت فرزندان

قرآن بار دیگر لجاجت گروهی از اهل کتاب را در بافت سخن پیرامون تغییر قبله بیان می کند و به دنبال عناد و سرکشی اهل کتاب از پذیرش فرموده پیامبر(ص) در جهت تغییر قبله می فرماید ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۱۴۶) که به زیبایی برای همگان آشکار می کند که علت مخالفت اهل کتاب بخاطر عدم آگاهی نیست بلکه ناشی از عناد و سرکشی نسبت به پیامبر و اسلام است و آگاهی آنها را از پیامبر(ص) و حقانیت او بسان شناخت آنها از فرزندانشان بیان می کند و از این جهت ابناءهم گزینش شده تا میزان آگاهی آنها را از این امر نشان دهد چرا که انسان ها بهترین شناخت را نسبت به فرزندان خود دارند و شناخت فرزندان، همان قله و اوج شناخت است و این مثلی است که عرب برای شناخت همراه با یقین خود از آن بهره می برد و مسلمانان را آگاه می سازد که عناد آنها بی پایه و اساس است و از سر دشمنی است نه از سر تردید، تا مبدا مسلمانان شک و تردید کنند.

### نتیجه گیری

با تأمل در نگاه قدما به تشبیه و بررسی نمونه های مورد توجه آنان، در می یابیم که پیشینیان یا به عبارت ساده تر بلاغت دانان کلاسیک به تشبیه و همانندسازی، نگاهی جزئی داشته اند و این آرایه ی بیانی را بدون در نظر گرفتن بافت کلام، بررسی نموده اند؛ ما در دوره ی کنونی بر این باوریم که در بررسی تشبیه نباید به این حدود بسنده نمود، بلکه شایسته است این زاویه دید آنان را در بیان تصویر جزئی به سوی بافت نیز متمایل سازیم و به آن از خلال ساختار تصویری عام بنگریم یعنی تصویر جزئی را به عنوان یکی از اجزا و سازواره های ساختار تصویری کلی مدنظر داشته باشیم که به ایفای نقش و کارکردش در ضمن آن ساختار یا تصویر عام می پردازد؛ همچنین کشف پیوند و رابطه ی میان تصویر و احساس، روان و اندیشه، از مهمترین رهیافت هایی است که نگارندگان در فرجام پژوهش حاضر بدان دست یافته اند.

با بررسی این رویکرد در سوره ی مبارکه ی بقره دریافتیم که گفتمان قرآن در بافت های گوناگون و با توجه به نوع مخاطب (مسلمان، منافق، کافر، اهل کتاب و یهود) متفاوت است و تصاویر و واژگانی که برای این گروه ها انتخاب شده است، ظرفیت های عاطفی و هیجانی متفاوتی دارد؛ همچنین شایان ذکر است در تحلیل این تشبیه ها، نگارندگان در کنار توجه به ساختار زبانی و امور حسی میان طرفین تشبیه، تناسب روان شناختی و کارکرد هیجانی آنها را نیز مورد توجه و بررسی قرار داده اند.

## منابع و مأخذ

### قرآن کریم

- ابن جعفر، قدامه. (۱۹۶۳) نقد الشعر. تحقیق: عبد المنعم خفاجی. مصر: مكتبة الكليات الأزهرية.
- ابن طباطبا. (۱۹۵۶) عیار الشعر. تحقیق: طه الحاجری و محمد زغلول سلام. قاهره: المكتبة التجارية
- ابن عاشور، محمد الطاهر. (۱۹۸۴) تفسیر التحرير و التنوير. چاپ دوم. تونس: الدار التونسية للنشر
- ابوزید، نصر حامد. (۱۳۸۰ش) معنای متن: پژوهشی در علوم قرآن. ترجمه: مرتضی کریمی نیا. چاپ اول. تهران: طرح نو
- احمد راغب، عبد السلام. (۱۳۸۷) کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم. ترجمه: سید حسین سیدی. چاپ اول. تهران: سخن
- بغدادی، ابن ناکیا. (۱۹۶۸) الجمان فی تشبیهات القرآن. تحقیق: احمد مطلوب. بغداد: وزارة الثقافة و الإعلام
- جابر عصفور. (بی تا) الصورة الفنية فی التراث النقدي و البلاغی. قاهره: دار المعارف.
- جرجانی، عبد القاهر. (بی تا) اسرار البلاغة. بیروت: دار المعرفة
- خفاجی، ابن سنان. (۱۹۶۹) سر الفصاحة. تحقیق: عبد المتعال الصعیدی. قاهره
- رمانی. (بی تا) النکت فی اعجاز القرآن. تحقیق: محمد خلف الله و محمد زغلول سلام. قاهره: دار المعارف
- زمخشری، ابی القاسم محمود بن عمر. (۱۴۰۷) الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی
- سید قطب. (۱۴۱۲) فی ظلال القرآن. چاپ هفدهم. قاهره: دار الشروق
- همو. (۱۴۲۳) التصوير الفني فی القرآن. چاپ شانزدهم. قاهره: دار الشروق
- صفوی، کورش، (۱۳۸۰ش) از زبان شناسی به ادبیات. ج ۲. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷ش) تفسیر جامع الجوامع. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم
- عموش، خلود. (۱۳۸۸ش) گفتمان قرآن، بررسی زبانشناختی پیوند متن و بافت قرآن (مطالعه ی موردی سوره ی بقره). ترجمه: سید حسین سیدی. چاپ اول. تهران: سخن
- فاضلی، محمد. (۱۳۸۸ش) دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة. چاپ سوم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
- فضل، صلاح. (۱۹۹۶) بلاغة الخطاب و علم النص. چاپ اول. قاهره: مكتبة لبنان
- قاسم زاده، حبیب الله. (۱۳۷۹ش) استعاره و شناخت. چاپ اول. تهران: فرهنگان
- قصبجی، عصام. (۱۹۸۰) نظریة المحاکاة فی النقد العربي القديم. چاپ اول. دمشق: دار القلم
- ناصر، مصطفی. (۱۹۵۸) الصورة الأدبية. چاپ اول. قاهره: دار مصر للطباعة
- یافی، نعیم. (۱۹۸۲) مقدمة لدراسات الصورة الفنية. دمشق: وزارة الثقافة

همو. (بی تا) تطور الصورة الفنية في الشعر العربي الحديث. دمشق: اتحاد الكتاب العرب

Kosslyn, s.m.(1988). **Aspects of cognitive neuroscience of mental imagery**. Science, 240, 1621-1626

Osgood, c.e. (1953). **Method and theory in experimental psychology**. New York: - Oxford

Johnson-laird, P.N. (1985). **Mental models**. In A.M. Aitkenhead & J.M.

